

جامعه‌شناسی سیستمی و مختصات آن*

حمید حمید

موضوعی که قرار است امروز درباره آن باشما عزیزان سخن بگویم جامعه‌شناسی سیستمی و مختصات آن است. موضوعی که خود بخشی از شاخه‌ای از رویکردی گسترده است که بنام «نظریه‌ی عمومی سیستمها» امروزه وجه غالب روند علمی- فنی روزگار ماست.

بنا به تعبیری که فون برتالان فی^۱ واضح و پردازنده‌ی نظریه‌ی عمومی سیستمها از آن بعمل آورده است رویکرد سیستمی حیوان شگفتی است که گویی حتی تیزترین اذهان هم نمی‌خواهند از پذیرش آن بعنوان حلقه‌ی نهایی تکامل دانش و اسلوب علمی اقبال کنند. ولی علی‌رغم هر مقاومتی این «حیوان» که راهی طولانی را از گذرگاههای صعب و سخت تجاوز و پیشرفت انسان در مسیر دست‌یابی به معرفت نسبت به جهان طی کرده است و از انبوه کلان‌آزمون و خطاهای علمی سر بر آورده موجودیت محقق خود را تحمیل می‌کند، باز یافت‌های علمی جدید و براساس این دست‌آوردها دگرگونی سربعی که در ساختار اجتماعی جوامع پیشرفته و صنعتی تحقق یافت لزوماً نه تنها به افزایش و غنای معرفت انسان نسبت به جهان و پدیده‌های منفرد آن انجامید، ازدوسوی مشخص نیز تحولی نمایان را موجب گردید؛ از یک سو باقتضای جوهر و ماهیت معرفت علمی نسبت به اشیاء که بر وحدت و هم‌پیوندی جهان وجود و بستگی متقابل پدیده‌های مادی و معنوی آن در طبیعت و جامعه‌ی انسانی ناظر بود وسایل و ابزار جدیدی را برای نفوذ در اعماق پدیده‌های زنده و غیرزنده می‌طلبد و از سوی دیگر روش‌شناسی علمی، اسلوب منطقی - مفهومی سراسر طراز نوینی را برای کامیابی در این کار عظیم اقتضا داشت. طی دوران اخیر انقلاب علمی- فنی و بخصوص پس از جنگ جهانی دوم جهش نیرومندی در علوم طبیعی و اجتماعی و اسلوبی و نیز در تکنولوژی انجام گرفت که ضمن آن رشته‌هایی از دانش و تئوریهای منطقی-ریاضی سی برتیک، سمیوتیک (علم‌علامات یا نشانه‌شناسی) هورستیک (علم پژوهش و کشف علمی) و بالاخره نظریه‌ی عمومی سیستمها بوجود آمدند و هم‌همی اینها از فراسیدن شرایط جدیدی برای تجدید نظر در دستگاههای نظری، مفهومی و اسلوبی علم حکایت می‌کردند.

* متن خلاصه شده‌ی سخنرانی حمید حمید در دانشکده‌ی علوم اجتماعی که در تاریخ پنجم دیماه ۱۳۶۷ ایراد شده است.

این ویژگیهای انقلاب علمی- فنی که قرن بیستم ظرف زمانی بروز و ظهور آن بود مشترکاً تمامی وضع و مقام و بدنه‌ی روش‌شناسی‌های علم کلاسیک را مورد سؤال قرارداد. از همان آغاز قرن تضاد آشکار بین حجم و مضمون غیرعادی یافته‌های جدید علمی و اسلوب روش‌شناختی آن علوم، تمام دستگاه معرفت علمی را با بحران مواجه ساخت. تا آنجا که به علوم طبیعی مربوط می‌شد این بحران يك ارزبایی کامل و دو باره‌ای از اصول مسلم فلسفی علوم کلاسیک و صورت‌بندی اصل جدید علمی را در برداشت که نتیجه‌ی فوری آن انقلابی در علوم طبیعی بود. از دیدگاه روش‌شناسی مهم بود که این انقلاب نه تنها از طریق گردآوری اطلاعات تجربی تازه، بلکه از طریق تجدید نظر در دستگاه مفهومی مربوط به رشته‌های اصلی دانش صورت بگیرد.

وضع در علوم اجتماعی را دونوع شرایط تعیین می‌کرد، اولاً رشد سریع جنبشهای انقلابی و خیز و خاست نیروهای مستضعف در سده‌ی بیستم به اوج خود رسید و این نکته فهمیده شد که قضیه به آن سادگی که هگل می‌اندیشید نیست و جامعه در سمت واحد و به گونه‌ای یکنواخت و خطی حرکت نمی‌کند، بلکه جوانب گوناگون و ناهمگونی دارد. پس باید که واقعیت اجتماعی را بطور همه‌جانبه و با در نظر گرفتن تمام جنبه‌ها و جلوه‌های آن بررسی کرد. ثانیاً انباشت اطلاعات مقایسه‌ای- تاریخی در ارتباط با انواع فرهنگها که همین خود به نحو افشاگرانه‌ای نارسایی‌ها و طبیعت مجعول نظریه‌ی مرکزیت فرهنگی اروپا (اروپامداری) را ثابت کرد، تجدید نظر در مسأله‌ی بنیادها و منابع فرهنگ بشری را ایجاب کرد. دیگرگونی‌های ناشی از انقلاب علمی- فنی سراسر باورهای انسان را در مورد همه‌ی عرصه‌های جهان‌کیهانی و جهان ذرات و بیش از همه حیات جامعه دچار تغییر و بازنگری ساخت و با ارائه شدن نظریه‌سیستمی نظریات مربوط به جامعه بخصوص درگیر بازاندیشی بنیادی گردید. این نکته مسلم شد که سیستم‌های اجتماعی در جریان تکامل خود کیفیت عوض می‌کنند و با اصطلاح حکمای خود ما در حال خلع و لبس هستند و در این جریان حتماً به نقطه‌ی مقابل یکدیگر بدل می‌شوند. جهان غیرزنده به زنده بدل می‌گردد، از جهان نازیستمند جهان زیستمند بیرون می‌آید و از جهان زیستی جهان اجتماعی نشأت می‌گیرد. همه‌ی این موارد باعث مردود شناختن مقدماتی شد که از طریق علوم کلاسیک بعنوان مبادی و اصول روش‌شناسی علم مورد قبول قرار گرفته بود. از میان این روشها که سالهای متمادی بر تمامی دستگاههای علم سایه افکنده بودند دو روش عنصرگرایی^۱ و مکانیستی ضمن ثمرات مثبتی که داشتند در گمراه ساختن علم و محدود ساختن معرفت انسان عوامل موثری بودند.

● تحلیل‌های عنصرگرایی و مکانیستی

عنصرگرایی که از واقعیت «وجودشناختی» نهایی‌ترین جزء یا قطعه‌های اولیه‌ی هر

1. Elementarism

چیز ناشی می‌شدن تنها پندار خاصی از ساختار جهان پدید می‌آورد بلکه کاوش علمی را هم بطور قاطعی از پیش تعیین می‌کرد. از طریق این روش تقلیل، تحویل یا تبدیل هر ساخت پیچیده به ساده و کل به اجزاء بعنوان تنها روش مطلق شناخت حقیقت تلقی می‌شد. این روش در طی قرون شانزدهم تا نوزدهم چشم انداز وسیع تری یافت و نامدارانی را بخود فراخواند. اصل مسلم رویکرد عنصر گرایی متوجه این نکته بود که یک پدیده هر قدر پیچیده باشد می‌توان آن را به اجزایی تقسیم نمود و از راه دقت در وجود و رفتار آن اجزاء به شناخت هستی اصل آنها نایل آمد. توسعه‌ی علوم خاص برای مدت زیادی تحت سلطه‌ی برخورد عنصر گرایی بود. قائلین به این روش برای اثبات قول و نظر خود دلایلی ارائه می‌کردند، نخست اینکه ساده‌ترین روش بررسی یک چیز ناشناخته تقسیم کردن آن چیز به اجزای خود و مطالعه‌ی آن اجزاء بطور جداگانه است. این روش به خدمت ایجاد پایه‌ای برای ترکیب و همنهاد بعدی و شناسایی قوانین حاکم بر وحدت آن اجزاء در کل درمی‌آید دوم اینکه درک اصلی عنصر گرایی باعث کشف یگانگی‌ی بنیادی چیزهایی میشود که در اصل یکی نیستند.

روش‌شناسی مکانیستی یا ماشین انگاری جهان اگرچه از احکام و اصول خاص خود برخوردار بود ولی در حقیقت یا عنصر گرایی بر ادبی همزاد به شمار می‌آید. این سخن از آن رو است که شناخت پدیده‌ها در مکتب عنصر گرایی از بسیاری جهات همواره برینشی مکانیستی استوار بود. این اندیشه و روش که با دکارت و آثار او بعنوان یک جریان معمول وارد علم شد بر آن بود تا قوانین مکانیک و شیمی را بعنوان قوانین عام پدیده‌های حیاتی نیز مجاز و مفید محسوب دارد. مبنای جهان بینی مکانیستی اصل علیت گرایی می‌محض است. بر اساس این اعتقاد در تحلیل نهایی همه‌ی روندها را می‌توان با مطالعه‌ی رابطه‌های علیتی محض تبیین کرد که بر طبق آن هر علتی با ضرورتی آهنین تنها و تنها یک معلول ایجاد می‌کند. معلوماتی که بر اساس این اصل شکل گرفت منحصرأ به اصالت ضرورت در برابر شانس محدود بود.

در قلمرو علوم از سوی زیست‌شناسی در مقام اول و سپس از سوی جامعه‌شناسی در مقابل این نظریه و صور گوناگون آن مقاومت به عمل آمد. نظریه‌ی اورگانیکالیستی بعنوان نظریه‌ای علیه هر دو باور عنصر گرایی و مکانیستی در همه‌ی رشته‌های علوم آغار به بالیدن و نمو کرد.

● تحلیل ارگانیکالیستی و اندامگانی

نظریه‌ی ارگانیکالیستی باوری خلق‌الساعه و ناگهانی نبود. این اعتقاد نیز چون دوپاورد عنصر گرایی و مکانیستی تاریخی طولانی داشت و در طی قرون از مسیرهای پربپیچ و خم و پرفراز و نشیبی گذر کرده بود.

جامعه‌شناسی در آغاز پیدایش خود در قرن نوزدهم تصور ارگانیکالیستی جامعه و تمدن و تاریخ را از سنت ایدالیسم فلسفی اخذ کرد. بنا به تعبیری که بی‌تیریم سوروکین به عمل

آورده است می‌توانیم سه نظریه‌ی مشخص از این اعتقاد را در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم تشخیص دهیم.

اولین از این سه نظریه ارگانیسیم فلسفی است که معتقد است تنها آن جامعه‌ای يك واحد زنده است که دارای واقعیت فوق فردی یا فرافردی است، منطبق با قوانین طبیعی زندگی می‌کند و منشایی خودبخودی دارد. با توجه به چنین تعبیری بود که هربرت اسپنسر در قرن نوزدهم کوشید تا جامعه را مانند دستگاه تن زنده تصور کند و کارکرد جامعه را به قیاس با کارکرد تن شرح دهد.

دومین شکل نظریه‌ی ارگانیکی جامعه از سوی طرفداران ارگانیسیم روان اجتماعی ارائه شد.

سومین جریان اساسی از تفسیرهای ارگانیک جامعه به قائلین نگرش بیوارگانیسیمیک تعلق دارد. به باور معتقدین این نظر جامعه چیزی جز نوع خاصی از ارگانیسیم زیست‌شناختی نیست. اجمالاً اینکه به باور طرفداران این نظریه جامعه در روند کلی حیات خود نمایانگر مشخصاتی است که با مشخصات هر ارگانیسیم زنده‌ای شبیه است و لذا بر قوانین بیولوژیک ناظر است و نظیر يك ارگانیسیم نه تنها دارای واقعیت روانی اجتماعی بلکه دارای واقعیت فیزیکی نیز هست. در زیست‌شناسی آنچه که با اصطلاح مفاهیم ارگانیسیمی نامیده شده نقش مهمی را در تاریخ علم بازی کرد. این مفاهیم عمدتاً بر ضد مکانیسیم به کار گرفته شدند. در جدال با مفاهیم مکانیستی طرفداران مفاهیم ارگانیسیمی بر اساس توجه به این فرض اقدام کردند که ویژگیهای جمعی یعنی آنها که به «کل» متعلق هستند از ملاحظات عنصرگرایی قابل استنباط نیستند. گسترش اندیشه‌های ارگانیسیمی این امکان را به وجود آورد که مسأله‌ی «کلیت» را در زیست‌شناسی با اصطلاحات جدیدی بیان کنند، ولی هنوز برای آنکه رویکرد سیستمی بتواند نظریه‌ی عام و غالب علم و بخصوص جامعه‌شناسی از اقبال برخوردار شود به تعمیم‌های گسترده‌تری نیاز بود. نظریه‌های ساخت‌گرایی، کارکردگرایی و رفتارگرایی نظریاتی در جهت انجام چنین تعمیم‌هایی بودند.

● تحلیل ساختاری - عملکردگرایی^۱

باورهای ساختارگرایی، کارکردگرایی و رفتارگرایی که عمدتاً در روان‌شناسی، زبان‌شناسی، و جامعه‌شناسی شیوع یافتند بازتاب‌های تند دیگری بودند که علیه روش‌شناسی‌های عنصرگرایی و مکانیستی در سطحی وسیع اذهان را در قرن بیستم بخود معطوف داشتند. گذار به تحلیل ساختاری و عملکردی در جامعه‌شناسی در واقع به این معنی بود که جامعه‌شناسی به عنوان يك رشته‌ی علمی مستقل بنانهاده شود. بیشتر روش‌های برخورد کارکردگرایی با پدیده‌های اجتماعی بر پایه دو دیدگاه جداً مخالف استوار بود. بر طبق یکی از این دو دیدگاه جامعه و تمام تجلیات آن باید بر اساس جبریت محض تبیین می‌یافت. به عبارات دیگر

1. Structural Functionalism

کل قلمرو اجتماعی باید بر اساس پیوندهای صریح علینی تصور میشد. دیدگاه دوم از این نظر ناشی می‌شده که کنشهای ارادی انسان نامتعیین بودند و از این روی تبیین علمی فرایندهای اجتماعی ناممکن بود. کارکردگرایی در این زمینه به منظور برداشتن محدودیت‌ها و یک‌جانبگی هر دو دیدگاه به کار رفت. عملکردگرایان که اصل استنباط جبری تمام مواضع‌های فرایند اجتماعی را بدون استثنا از یک بنیاد جوهری رها ساختند، اندیشه‌ی تبیین علمی آنها را از دست ندادند. این امر مستلزم ساخت یک اساس مفهومی خاص و تکمیل راه‌های جدید تبیین واقعیت اجتماعی بود. مفهوم کارکرد از زیست‌شناسی اقتباس شد و در واقع رشته‌ی جدیدی از پژوهش را به وجود آورد و راه نفوذ مفاهیم ارگانیک را به داخل جامعه‌شناسی هموار ساخت.

هدف مقدماتی تجزیه و تحلیل ساختاری- کارکردگرایی مطالعه‌ی تقسیمات جزئی مختلف نظام اجتماعی یا جامعه‌ی خاص به کارکردهایشان در چهارچوب کلی بزرگتر بود، تا آنچه را معتقدیم دو اصل بنیادی تجزیه و تحلیل ساختاری- کارکردی است تعیین کند. این دو اصل عبارتند از شناسایی ساختار موضوع به عنوان یک چیز «ثابت» که چهارچوب آن موضوع را تشکیل می‌دهد و توصیف کارکردی آن ساختار بر اساس این دو اصل موضوع. تجزیه و تحلیل ساختاری- کارکردی به کاررفت تا به کمک دستگاه کمیتی نسبتاً دقیقی یک نوع کارکرد جدید از روابط را بررسی کند و همه اینها به اصول روش‌شناسی و فنون و روشهای پژوهشی نوعی تجلی ملموس عرضه کرد.

تمامی واکنشهایی که به صورت نظریات ارگانیک، ساختارگرایی، کارکردگرایی و رفتارگرایی در مقابل نارسائیهای روشهای پیشین علم به عمل آمد خود هم علت و هم معلول تحولات بنیادی بودند که در قالب انقلاب علمی- فنی قرن بیستم، روزگار ما را نصیب آمد.

وقوف به این حقیقت که جهان هستی، جهانی وحدانی، تامه و بگانه است و اجزاء دورنی آن خود به مثابه سیستم و زیر سیستم‌هایی گوناگون در نقش متقابل و پیوسته قرار دارند، پیدایی ابزار علمی و دستگاههای معرفت شناختی و روشناختی را ایجاب می‌کرد که از قابلیت شناخت چنین جهان سیستمی و بهم پیوسته‌ای برخوردار باشد. چنین واقعیتی لزوماً دستگاههای معرفت شناختی و اسلوبی را با خود آورد که ساختمان آنها بازتابی از چنان جهان «تامه» ای بود.

● وحدت علوم به مثابه نتیجه‌ی انقلاب علمی- فنی

همزمان با آغاز قرن بیستم دریافتی از جهان وارد عرضه‌ی علم گردید که بر اساس آن جهان مایک هستی «تامه» و وحدانی است و گرایش اصلی حاکم بر آن و بر اجزاء سازنده‌ی آن گرایشی به سوی «کلیت»، «تامیت» و «وحدت» است. معرفت علمی به مدارک و گواههای آزموده شده‌ای دست یافت که موبد این حقیقت بودند که جهان ما جهانی سازمانده است و

بین پدیده‌ها و اشیاء طبیعت که در پویشی بی‌وقفه و مستمرند پیوند و بستگی متقابل و عمومی وجود دارد. وحدت و تامت جهان بیانگر این واقعیت خدشه ناپذیر است که نمی‌توان به آن صرفاً به‌مثابه تکرار بی‌پایان پدیده‌های موجود و اجزاء آن را بعنوان چیزهایی که دارای صفات و ساختار یک‌سان و مشابهند یا به‌عنوان پدیده‌هایی که زیر سلطه‌ی قوانین لایتغیری که یکبار برای همیشه به‌وجود آمده باشند نگریست. طبیعت پدیده‌ای است که از لحاظ سطوح ساختاری‌اش از تنوعی کثیرالوجه برخوردار است و هروجه آن از لحاظ کیفی از وجه دیگر متفاوت است. زیرا که هر یک از آن وجوه دارای صفات و همگونی‌های ذاتی و خاص خویش است. در پی شناخت چنین جهانی بود که ضرورت تدارک دستگاهی معرفت شناختی باخصیصه‌ی وحدانیت و همپوندی احساس شد و لذا وحدت دستگاه معرفت شناختی باصور و اشکال گوناگونی جلوه کرد که از آن میان وحدت و یکپارچگی دستگاههای مفهومی و مقولاتی علم، ریاضی کردن، نفوذ متقابل روشها و تشکیل علوم ترکیبی و میان رشته‌ای از صورتجلی آن بود، علاوه بر اینها پیوند سیستم مفاهیم کلاسیک یا مکانیک نیوتون، سیستم مفاهیمی که برشالودوی تئوری حرارتی قرار دادند، سیستم مفاهیم ماکسول یعنی پدیده های الکتریکی و مغناطیسی، سیستم مفاهیم تئوری خصوصی نسبیت، سیستم مکانیک کوانتوم، سیستم تئوری عمومی نسبیت و سیستم مفاهیمی که با تشکیل تئوری جدید ذرات اتمسادیسی مربوط است نمونه‌ی گویای دیگری از این وحدت بود.

نظریه عمومی سیستمها به‌مثابه یک چهارچوب نگرشی علمی - اسلوبی در حقیقت نتیجه‌ی محقق تمامی کوششها و شرایطی بود که بنحوی به‌جهان وحدانی مامربوط میشد.

● مراجع و تاریخچه‌ی رویکرد سیستمی

نظریه‌ی عمومی سیستمها یا گذشتن از چنان گذشته‌ی پرماجرایی که نصیب عام بود و در دوران عمیق‌ترین انقلابات علمی - فنی از کوره‌ی گداخته‌ی آزمون و خطاها سر بر آورد و امروز در همه‌ی عرصه‌های علمی و معرفت به‌مثابه دستگاهی معرفت شناختی که قابل اعتماد است در حال بالیدن و رشد است.

برتالان فی نظریه خود در باره سیستمها را نخست در سال ۱۹۳۷ در سمینار فلسفه چارلز موریس در دانشگاه شیکاگو مطرح کرد. او خود می‌نویسد: «اصل موضوع و اصطلاح نظریه‌ی عمومی سیستمها حدود سی سال پیش توسط من مطرح شد. حدود چهل سال پیش وقتی که زندگی ما به‌عنوان یک دانشمند آغاز کردم زیست شناسی در گیرمکانیسم و ویتالیسم یا حیات گرایی بود... در این موقعیت من و دیگران به‌دیدگاه باصطلاح ارگانیسیمی کشیده شدیم... به‌محض شروع کار معلوم شد که دیگر نمی‌توانم در راه توقف کنم و از این روبه‌تعمیم بازهم بیشتری کشیده شدم که آن را «نظریه‌ی عمومی سیستمها» نامیدم».

۱. لودویک فون، برتالان فی، میانی، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستمها. ترجمه کیومرث یرانی. از انتشارات نشر تندرس. ص ۱۷-۱۱۲.

نظریه عمومی سیستمها این حقیقت را مسجل کرده وجودهایی از يك نوع اساساً جدید در حال وارد شدن به قلمرو تفکر علمی اند. علوم کلاسیک بارشته‌های گوناگونش تلاش می‌کرد تا عناصر جهان مشاهده شده را از یکدیگر جدا کند به این امید که باروی هم قرار دادن مجدد آنها «کل» یا «سیستم» نتیجه گردیده و قابل فهم شود. بر تالان فی توضیح می‌دهد، ولی ما دریافته‌ایم که نه تنها فهم عناصر بلکه روابط متقابلشان نیز لازم است.

نظریه‌ی عمومی سیستمها اکتشاف علمی «کل»ها و «کلیت»هایی است که در گذشته‌ای نه چندان دور مفاهیمی متافیزیکی و فراتر از مرزهای علم تلقی می‌شدند. در واقع بررسی چنین «کل»هایی است که مفاهیم، مدلها و رشته‌های ریاضی نوظهور، مانند نظریه‌ی سیستمهای پویا، سی‌بزنیک یا نظریه‌ی خودکارها، تحلیل سیستم از طریق نظریه‌ی مجموعه‌ها، شبکه‌ها نمودارها و غیره به وجود آمده‌اند، بدین ترتیب درک شد که تکنولوژی و جامعه‌ی نوین آنقدر پیچیده شده است که وسایل و راههای سنتی دیگر برای شناخت و اداره‌ی آن کافی نیست و ضرورت بر خوردهایی با ماهیت کل‌گرایا سیستمیک و عمومی و میان رشته‌ای مطرح است. پس از اینهمه مقدمات اینک آنچه که در واقع پرسیدنی است این پرسش بتأخیر افتاده و اساسی است که: اما به راستی «سیستم» چیست و رویکرد سیستمی کدام است؟

بدو باید توجه داشت که این واژه، (سیستم) در تئوری سیستمی به آن معنایی درک شود که واضعان نگرش سیستمی از آن قصد می‌کنند. از لحاظ صرفاً فلسفی این نوعی نگرش «کل‌گرایانه» یا هولیستیک به‌هستی است. اگر به‌طور عمده شیوه‌ی برخورد غیر سیستمی را بتوان حرکت از «اجزاء مشخص» برای درک «کل مجرد» دانست در برخورد سیستمی حرکت از «کل مجرد» به سوی «اجزاء مشخص» است. زیرا در برخورد جزئی و مشخص بسیاری روابط که ویژه‌ی «کل» است از نظر دور می‌ماند. لذا دقیقاً باید توجه داشت که در تحقیق سیستمی مفهوم «کل» و «کلیت» نقش مهمی ایفا می‌کند.

بطور کلی در نتیجه‌ی جمع‌بندی منطقی‌ای که به‌عمل آمده است ما می‌توانیم سه گروه مشخصه را به‌عنوان مشخصات جوهری سیستم طبقه‌بندی کنیم که به‌هر سه گروه نیز مشترکاً عنوان مشخصه‌های رسمی داده شده است.

گروه الف شامل جنبه‌هایی است که مشخص ساختار درونی يك سیستم است، این جنبه‌ها عبارتند از «مجموعه»، «عنصر»، «رابطه»، «صفت»، «بستگی»، «کنش متقابل»، «زیر سیستم»، «سازمان» و «ساختار».

گروه ب حاوی جنبه‌هایی است که مشخص صفات و خواص خاص سیستم است. از این جمله‌اند «تفرد»، «کنش متقابل»، «همبستگی»، «تفاوت»، «تمرکز»، «عدم تمرکز»، «کلیت»، «ثبات»، «پسخوراند»، «تعادل» و «کنترل».

گروه ج شامل جنبه‌هایی است که به رفتار سیستم مربوط است و از آن جمله‌اند «محیط»، «وضع يك سیستم»، «فعالیت»، «کلیت»، «کارکرد»، «تنوع»، «گرایش به حفظ ثبات داخلی»، «غایت‌مندی» یا هدف‌داری.

چنانکه متوجه شدیم در این زنجیره‌ی جنبه‌های سیستمی خصیصه‌ی «کلیت» هم در گروه ب و هم در گروه ج وجود داشت. لذا آن رانه تنها بعنوان خاصیت اساسی سیستمها

بلکه به عنوان يك مشخصه‌ی رفتار سیستم نیز باید مورد توجه قرار داد. و در رابطه با گروه الف می‌توانیم ببینیم که همه یا دست کم بیشتر جنبه‌های وابسته به آن در خدمت نما یابند سیستم به عنوان يك کل قرار دارند.

سیستم‌ها می‌توانند مادی باشند مانند اتم، عضو (ارگانیزم) فرد انسانی، سیستم‌های فنی (ماشین، مکانیسم، اتومات و غیره) و نیز می‌توانند معنوی باشند مانند تصاویر، مدل‌های مختلف مفاهیم، نمودارها، احکام، تئوریها، اصول موضوعه، سیستم‌های علامت، ریاضیات و منطق ریاضی. لذا مفهوم سیستم يك مفهوم پیوندی- تجربی است که در همه‌ی عرصه‌های عینی و ذهنی دیده می‌شود.

تئوری سیستم‌ها يك برخورد مشخص به واقعیت است و با کاربرد مفاهیم سیستمی سر و کار دارد. هدف تنها آن نیست که سیستم را بشناسیم بلکه این نیز هست که بتوانیم آن را اداره کنیم و به آنها آن شکل سازمانی را اعطاء کنیم که دلخواه ماست. با این معنی است که رویکرد سیستمی در جامعه‌شناسی معاصر از اهمیت درجه‌ی اولی برخوردار است. در این کار هدف همه‌ی رشته‌های تحقیقی و اسلوبی سیستمی امکان برنامه‌سازی برای اداره، رهبری، پیش‌بینی و سازمان دهی است و به این معنی ما بین تئوری و عمل اسلوب معرفتی و کاربرد عملی آن رابطه‌ی تنگاتنگی پدید می‌شود.

● کاربرد رویکرد سیستمی در شناخت جامعه

مفاهیم و اصول سیستم‌ها هم اکنون در شناخت پدیده‌های اجتماعی، در شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته‌اند و این چیزی است که برخورد سیستمی را به یکی از نویدبخش‌ترین روندهای درونی گسترش روش‌شناسی پژوهش اجتماعی تبدیل می‌کند.

چنانکه گفتیم اصطلاح سیستم اشاره‌اش به مجموعه‌ای از اجزاء است که بنحوی با یکدیگر در کنش متقابل قرار دارند. اما این تعریف بیش از حد لازم و وسیع است، زیرا که می‌تواند «تالیفات»، «تجمعات»، «ترکیبات» و خواص متنوعی را که می‌توان به جمع ساده‌ی خواص و اجزاء آنها تحویلشان کرد شامل شود. و حال آنکه هیچ‌مرز مطلقی بین سیستم‌ها و تشکیلات بی‌نظم و سامان که اصطلاحاً آنها را سیستم‌های تجمعی و تالیفی می‌نامند نمی‌توان تشخیص داد و در روند تکامل واقعیت صورت‌بندی‌های بی‌نظم به سیستم‌ها و سیستم‌ها به صورت‌بندی‌های بی‌نظم تبدیل می‌شوند. به بیان دقیق‌تر کلمه يك سیستم صورت‌بندی‌ای با مشخصه‌ی «تأمیت» و «کلیت» است و در این مقام واجد مشخصه‌های کیفی جدیدی است که در اجزاء سازنده‌ی آن وجود ندارد. بمنظور تقریب ذهن می‌توانیم «تعاون» و «همکاری» را بعنوان يك سیستم یا کلیتی از مولدینی که در کنش متقابل با یکدیگرند مورد توجه قرار دهیم. مجموعه‌ی نیروهای مکانیکی افراد زمانی که بصورت منفرد کار می‌کنند از نیروی اجتماعی دستهای بسیاری که بنحو هماهنگ در انجام یا تولیدکاری شریک و سهیمند متفاوت

است. در يك همكاری یا عبارت فهماتر در يك سیستم يك نیروی تولیدی که ماهیتاً جمعی است ایجاد می شود. خود تمام اجتماعی، کنش متقابل بین کارگران در يك واحد تولید موجب نوعی انگیزش جوهر حیاتی می گردد که استعداد فردی کار افراد و کارآیی آن را بنحو چشم گیری افزایش می دهد.

لذا يك سیستم را می توانیم بعنوان گروه یا دسته ای از اشیاء تلقی کنیم که کنش متقابل بین آنها پدیدایی کیفیات جدید و جامعی را موجب می گردد که مشخص اجزاء منفردی که سیستم از آنها فراهم می آید نیست. رابطه ی بین این اجزاء چنان تنگاتنگ و اساسی است که تغییر یکی از آنها موجب تغییر دیگران و نهایتاً موجب تغییر سیستم بطور کلی می گردد.

وجود چنین کنش متقابل، جدی و مبرم و بستگی اورگانیکی بین اجزاء است که در حقیقت مسئول این واقعیت است که يك سیستم در کنش متقابل خود با واسطه و اجزاء خود همیشه به مثابه چیزی «یگانه» و «تمام» جلوه می کند و در عین حال دارای محدودیت کیفی است. يك سیستم مبین چنان صورت بندی است که در آن بستگی های درونی بین اجزاء آن متوقف بر حرکت درونی این اجزاء و هم تأثیرات بیرونی و خارجی که بر آنها عمل میکند تعیین می شود.

يك سیستم بنحو فعالی بر اجزاء خود عمل میکند و آنها را منطبق با ماهیت خود دیگرگون می سازد و در نتیجه اجزاء دچار تغییرات ماهوی میشوند باین معنی که خواص معین را که قبل از ورود در سیستم واجد بودند از دست می دهند و بدین ترتیب صفات جدیدی را می یابند. زمانی که يك سیستم تشکیل می شود غالباً اجزاء جدیدی که پیشتر غایب بودند تشکیل می شوند.

آنچه که درباره سیستمها و صفات سیستمها گفتیم بنحو معتبر و بسوجه کاملتری در سیستمهایی صادق است که موضوع دانش اجتماعی را می سازند. به این اعتبار است که توجه ما به رویکرد سیستمی در مطالعه جامعه توجهی اساسی و عمده است. زیرا که به اعتبار قسدر این رویکرد است که ما دیگر میدانیم جامعه و به زبان روشنتر نظامات اجتماعی تالیفات مکانیکی و صورت بندیهایی که به وجه من عندی و یکسویه ایجاد شده باشند نیستند بلکه «تمامیتی» بوجه عینی موجود از پدیده های اجتماعی هستند که متقابلاً به یکدیگر همبسته اند. باین لحاظ است که تحقیق از بستکیها و کنش متقابل بین پدیده های اجتماعی به آن معنی که در واقعیت وجود دارد امری ضروری و حیاتی است و نکته ای است که هیچ جامعه شناسی در روزگار ما نمی تواند از آن غفلت کند و آن را در آستان باورهای متسوخی تنها به این بهانه که این باورها جنبه قدوسیت یافته اند قربانی کند.

این تاکید نباید این گمان را موجب شود که پس باعتبار اهمیت خطیر این نظریه بکوشیم بدون آگاهی از احکام و اصول نظریه ی عمومی سیستمها بنحو دلخواه این یا آن وحدت سیستمی را با عناصر اندیشه ای صرف بسازیم. بلکه وظیفه این است که خصوصیت

سیستم‌ها را در خود جامعه بیابیم و بنحو درستی آن را در اندیشه منعکس سازیم و بازیه همین اعتبار است که ما نمی‌توانیم با کسانی سر توافق داشته باشیم که مفاهیمی را بدون توجه به خاستگاه آنها در واقعیت عینی و بدون عنایت کامل به نظام اجتماعی-اقتصادی معین بایکدیگر ترکیب می‌کنند. آنچه حقیقت است اینکه جامعه يك اورگانیزم اجتماعی زنده است، يك سیستم مناسبات متنوع است که مشخصه‌اش «کلیت» و «تمامیت» و «کل» بودن و بسااخره يك شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی معین است.

رویکرد سیستمی نسبت به جامعه بیانگر صریح این حقیقت است که شکل‌بندیهای اجتماعی اقتصادی يك شکل کلی، عمومی تمامیت اجتماعی و شکل اساسی وجود ماده اجتماعی هستند. روشتر اینکه جامعه تمامیتی از پدیده‌های اجتماعی است که بنحوتنگاتی در پروسه‌ای تاریخی بر اساس وجه معینی از کار و تولید استوار است. يك شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی يك سیستم پویا و متحول است که از منابع تحولی‌ای که ذاتی و درونی آن است و نه آنکه از بیرون از سیستم به آن تحمیل شده باشد برخوردار است. باین سبب است که ما دیگر نمی‌توانیم از مقوله‌ای بنام «جامعه بطورکلی» سخن بگوئیم. بلکه آنچه هست پدیده‌ای است که در روند تاریخ مشخصه‌ی معینی یافته است. باین معنی چنین پدیده‌ای عبارت است از جامعه در مرحله‌ی معینی از پیشرفت تاریخی که ازمیزه خصالتی خاصی برخوردار است، تنها با توجه به مفهوم شکل‌بندی اجتماعی اقتصادی که محدودی گسترده‌ای از روابط اجتماعی نظیر روابط خانوادگی، تولیدی، بین‌الشخصی، طبقاتی، فرهنگی را فرامی‌گیرد جریان پیچیده‌ی پدیده‌های تاریخی را می‌توانیم درک کنیم و ضمن آن عنصر اساسی بیشتر کلی و بیشتر تکرار شونده را در آن تشخیص دهیم و قاعده‌مندیهای پیشرفت اجتماعی را کشف کنیم. نتیجه چنین کاری این است که تاریخ جامعه را نه به مثابه گروه‌ای پریشان و آشفته از پدیده‌ها بلکه به مثابه روندهای طبیعی-تاریخی يك شکل‌بندی یاسیستم که الزاماً جانشین یکدیگر می‌شوند در نظر بگیریم.

در کاربرد رویکرد سیستمی برای شناخت جامعه علاوه بر آنچه گفتیم به سیستم از طریق مشخصه‌ی دیگری نیز باید توجه داشت و آن صفات سیستم‌هاست، زیرا که سیستم دارای جنبه‌های متعددی است که تنها وحدت و بستگی متقابل آنها تصور درست، عمیق و همه جانبه‌ای از آن را ارائه می‌کند. خواص، یا صفات درونی يك سیستم را جنبه‌های متعددی مشخص می‌کند که عمده‌ترین آنها عبارتند از اجزاء سیستمها، ساختار سیستمها، عملکرد سیستمها و جنبه همپوندی سیستمها.

برای شناخت کامل سیستم باید که به هر يك از این جنبه‌ها یا صفات سیستم که در حقیقت تمامی‌داری و ثروت يك سیستم است اشاره کنیم.

الف: جنبه‌ی اجزایی سیستم

هر سیستمی شامل مجموعه‌ای از اجزاء است. جنبه اجزایی رویکرد سیستمی. عبارت

بهرتر کار رویکرد سیستمی در بررسی سیستم از لحاظ مجموعه‌ی اجزایی آن متوجه یافتن پاسخ برای این پرسش است که «کل سیستم» از «چه» و «کدام» اجزایی فراهم آمده است؟ در پاسخگویی به این پرسش رویکرد سیستمی به تحلیل ماده سیستم می‌پردازد. از نقطه نظر فلسفی اجزاء سیستم آن واحدهای ساختاری است که کنش متقابل آنها موجب خصوصیت کیفی و ذاتی سیستم می‌گردد. در نظامات اجتماعی ما اجزایی را می‌یابیم که عمدتاً دارای ماهیت مادی معنوی، عرفی و انسانی هستند.

موضوعاتی که مقام اجزاء یک نظام اجتماعی را دارند، اشیایی هستند که با هم در مدار زندگی عمومی قرار میگیرند، این اشیاء یا موضوعات عمدتاً چیزهایی هستند که اصطلاحاً به نام «طبیعت دوم» خوانده می‌شوند و روی هم ابزار و وسایل کار و وسایل مصرف را شامل می‌شوند که توسط انسان از اشیاء و طبیعت و براساس کاربرد قوانین حاکم بر آنها ساخته می‌شوند و توسط هم‌آن انسانها در روند کار و تولید و فعالیت اجتماعی، سیاسی و معنوی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

چیزهایی نظیر پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان بطور فی‌نفسه یعنی برکنار از هسار پیوند و ارتباطی با پدیده‌های دیگر و برکنار از فعالیتهای انسانی درک کرد. این پدیده‌ها اصولاً محصول کار مشخص، ارزش مصرف، و لذا واجد منشایی طبیعی اند.

در عین حال پدیده‌ها و چیزهایی از اینگونه که دارای عملکرد اجتماعی معین هستند، وسایلی برای برآوردن نیازهای معینی نیز به‌شمار می‌آیند. تنها در رابطه با فعالیت انسانی و ارضاء نیازهای انسان است که این پدیده‌ها مقام اجزاء نظام اجتماعی را پیدا می‌کنند و چنین نقشی را ضمن حفظ کیفیات و اندازه‌های طبیعی خود ایفا می‌کنند. در این حالت در هر یک از این پدیده‌ها یا اجزاء وحدتی از ممیزه‌ی اجتماعی بودن و طبیعی بودن وجود دارد.

ممیزه طبیعی آنها در عناصر مادی‌ای که شبی از آن ساخته شده منظر می‌شود و حال آنکه ممیزه اجتماعی در خصوصیت ارضاءکنندگی این یا آن نیاز انسان قرار دارد. یک جزء بواسطه‌ی کیفیت طبیعی‌اش که ضمناً برای آنکه برای انسانها و یا بطور کلی برای نظام اجتماعی کارآمد باشد کافی نیست به‌نظام اجتماعی خدمت می‌کند. مهم است که اشیاء به‌مقدار و نسبت‌هایی لازم تولید شوند و از کیفیتی منطبق با نیازمندیهای نظام برخوردار باشند.

بسته به طبیعت نظام اجتماعی وسایل تولید با اینکه عمدتاً در مالکیت این یا آن طبقه یا گروهی از طبقات قرار دارند واجد کارکرد اجتماعی مهمی هستند و به‌مثابه شالوده‌مناسبات اجتماعی عمل می‌کنند و مقام این یا آن طبقه یا گروه را در سازمان اجتماعی کار و علاوه بر این اشکال احراز و وسایل بقا را تعیین می‌کنند.

گروه دوم از اجزاء نظام اجتماعی شامل روندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی فکری و بالاخره آموزش و تعلیم و تربیت است. هر یک از روندهای اجتماعی بستگی ضروری با فعالیت انسانها، گروههای اجتماعی و طبقات دارد.

همه روندهای اجتماعی در نهایت از طریق انسانها تظاهر می‌یابند. اگر چه منطبق با

و این عینی خود بروز و ظهور می یابند.

گروه سوم از اجزاء دارای ماهیت روحی یا معنوی هستند. این گروه عبارتند از افکار اجتماعی که پدیده‌هایی فی نفسه «در خود» و «برای خود» نیستند. بلکه تجلیات بارز روندی اجتماعی در انسانها و در اذهان انسانها هستند. در پس افکار و اندیشه‌ها همیشه علایق و نیازهایی قرار دارد که با مقتضیات و نیازهای نظام اجتماعی، یعنی جامعه، طبقه و یا گروهی که افراد به آن متعلقند منطبق هستند. برای مثال افکار غالب جامعه‌ی کنونی ما مبین علایقی است که بنحو علمی مشخص طبقات و گروههای انقلابی و مستضعف و ستم کشیده است، علایقی که به شکل آرمانها و آرزوها و اهداف مردم انقلابی جامعه‌ی ما انعکاس یافته‌اند.

انسان بعنوان يك موجود اجتماعی همیشه به‌مثابه جزو عمده‌ی هر نظام اجتماعی تظاهر میکند. انسان آخرین و به معنایی غایی ترین عنصر در کیفیت نظام اجتماعی است. با اینهمه انسان ضمن آنکه جزیی از هر نظام اجتماعی و مظهر و تجسم ماهیت آن است، تنها بخشی از نظام اجتماعی است. انسان نوعی «اتم اجتماعی» که «مطلق»، «ابدی» و «تقسیم ناپذیر» باشد نیست.

انسان زمانی که در محتوی يك نظام اجتماعی معین قرارداد از جوهر و ماهیت اجتماعی برخوردار است. در يك نظام اجتماعی با هر سطح از پیچیدگی و هر سطحی از سازمان، انسان جزء اصلی است و همیشه هم موجودی از لحاظ اجتماعی سازمان یافته و آگاه است که هدفهای معینی را فرا روی خود دارد و برای نیل به آن هدفها تلاش می کند. این نکته را باید خاطر نشان ساخت که همیشه ترسیم و تشخیص مرز بین اجزای مادی عرفی، معنوی و انسانی در يك جامعه میسر نیست. زیرا که هر جز از يك نظام اجتماعی خود مقام «رابطه‌ای» را دارد. مع الوصف به منظور شناخت و کنترل جامعه بعنوان يك سیستم و همچنین شناخت هر زیر سیستم در چهارچوب آن، تفکیک اجزاء، مجموعه اجزایی آن و تصریح ماهیت جوهری آنها مهم و ضروری است. زیرا که تمامی مشخصات دیگر نظام تسا حد وسیعی به ترکیب این اجزاء وابسته است.

● ب: جنبه‌ی ساختاری سیستم

از لوازم با اهمیت برای تعیین ویژگی و خصوصیت کیفی، جنبه‌های مشخصه‌ای و صفات يك سیستم ساختار آن یا شکل درونی سیستم است که مبین وجه و طریق بستگی درونی و کنش متقابل موجود بین اجزاء آن است که نهایتاً آن سیستم را تشکیل می دهد. مفهوم ساختار يك سیستم با مفهوم شکل آن سیستم قرابت و نزدیکی فراوان دارد. ولی لزوماً با آن یکی نیست این جنبه تنها حاوی يك جنبه از مفهوم شکل است که عبارت است از سازمان درونی مضمون یا محتوی سیستم. میدانیم که علاوه بر این جنبه، شکل یا صورت سیستم در عین حال تظاهر و تجسم و تبیین محتوی و مضمون سیستم و مشخصه‌ای از

بروز خارجی آن نیز هست. بعنوان نمونه در حیات اقتصادی ارزش مبادله يك شکل از تجسم ارزش است.

خصوصیت ساختار قبل از هر چیز به ماهیت اجزاء يك سیستم مربوط است. در عین حال ساختار از آنجا که از ماهیت اجزاء ناشی می شود نقش مهمی در سیستم ایفا می کند که از آن میان اینکه اجزاء را به یکدیگر بسته میکند، آنها را دیگرگون می سازد، تمامیت و وحدت معینی را به آنها تخمیل می کند و بروز و ظهور صفات جدیدی را که ذاتی هیچیک از آنها نیست در آنها موجب می شود. از لوازم عمده و حیاتی برای ضبط سیستم استقلال نسبی و ثبات نسبی ساختار است. ساختار بطور خودکار، مستقیم و بی درنگ از تغییر در اجزاء سیستم تبعیت نمی کند. بلکه در چهارچوب محدوده های معینی ثابت باقی می ماند و بدین طریق سیستم را بعنوان يك کل حفظ می کند. بعبارت دیگر ساختار نمودار ثبات و تعادل سیستم است، ثبات و سکونی که نمودار تثبیت و تحکیم نایجی است که سیستم از تغییر و تحول طی شده ی خود بدست می آورد و نوعی درنگ در منزلگاه تکامل است، درنگی که سپنج و موقت است. معنای چنین ثباتی آن است که ما سیستم یا دستگاه معینی اجتماعی را کماکان در همان حالی بیاپیم که بود و عوض نشده باشد.

يك سیستم بدون وجود بستگیها و کنش متقابل ثابت بین اجزایش نمی تواند بعنوان يك کل مشخص معین وجود داشته باشد. ساختار چون مشخصه ی ثابت يك سیستم در برابر تغییرات دائمی که در اجزاء آن بوجود می آید مقاومت می کند و این تغییرات را در محدوده يك کیفیت معین نگاه میدارد. حضور ساختار شرط لازمی برای انبوه شدن تغییرات کیفی در درون سیستم است: تغییراتی که نتیجه ی اجتناب ناپذیر پیشرفت و دیگرگونی خود سیستم است.

ساختار تا آنجا که به جامعه مربوط می شود خود سازمان درونی جامعه یا اجزاء و عناصر فردی آن هستند. ساختار جامعه تمامیتی از مناسبات اجتماعی است، ساختار در جامعه بعنوان يك کل و در يك زیرسیستم مشخص در چهارچوب آن درونی و ذاتی است. هر سیستم اجتماعی مشخص در چهارچوب يك «کل» بزرگتر یعنی جامعه دارای ساختار خویش است، سازمانی که دقیقاً عبارت است از وجه محقق يك ساختار بسیار کلی، ساختاری که در جامعه حضور و وجود دارد.

ساختار هر نظام اجتماعی را قبل از هر چیز روابط موجود بین انسانها و تولید تعیین می کند. مردم در عرصه های گوناگونی از زندگی عمومی نظیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، معنوی، خانوادگی و منطقه ای عمل میکنند. بنا بر این ساختارهای ویژه برای عرصه های مشخص يك جامعه ی یکپارچه، ساختار اقتصادی، ساختار اجتماعی - سیاسی، ساختار حیات معنوی، ساختار زندگی روزانه و خانوادگی، هر يك واجد جنبه های ویژه ی خاص خود هستند که مهر و نشان ماهیت کیفی جامعه را بر خود دارند.

ساخت يك نظام اجتماعی تنها به روابط موجود بین افراد محدود نمی شود. روابط بین عرصه های مختلف زندگی عمومی، از عرصه های معنوی و روحی تا اقتصادی، اجتماعی

و سیاسی و همه عناصر ساختارند.

البته باید توجه داشت که مردم همیشه این روابط را درك نمی کنند و در نمی یابند. اما تردیدی نیست که این انسانها هستند که همیشه در پس این روابط قرار دارند. تصریح میکنم که انسان بعنوان يك موجود اجتماعی همیشه در پس ساختار يك جامعه قرار دارد.

● ج: جنبه‌ی عملکردی سیستم‌ها

هر نظام یا سیستم اجتماعی پدیده‌ای فعال است و این فعالیت خود را در کارکردهای سیستم مظاهر می‌سازد. کارکردهای يك سیستم در عین حال نتیجه‌ی جامعه و کارکرد اجزاء آن است.

بین اجزاء منفرد يك سیستم یعنی بین اجزاء و سیستم و بطور کلی بین سیستم بعنوان يك کل و سیستم گسترده‌تر دیگر که سیستم اولی خود جزئی از آن است يك وابستگی کارکردی وجود دارد. نکته‌ی مهم اینکه پاره‌ای از اجزاء بنحو هماهنگ و همزمان، دوش بدوش بایکدیگر عمل میکنند و حال آنکه اجزاء دیگر بوجهی متوالی، یکی بعد از دیگری عمل میکنند. عمل اجزاء در زمان و مکان نظم و نسق می‌یابد.

با توجه به سیستم، کارکردهای اجزاء دارای ماهیتی هدفمندند. عبارت دیگر يك جزء خارج شده از سیستم بصورت عنصری بیگانه برای آن در می‌آید. تاکید بر این نکته لازم است که کارکردها به «اجزاء» گره خورده‌اند و در درون چهارچوب ساختار و سازمان درونی ذاتی سیستم انجام می‌گیرند، بنا بر این تغییراتی که در ساختار اجزاء در خصلت کنش متقابل آنها، یعنی در ساختار به وقوع می‌پیوندد ضرورتاً موجب تغییراتی منطبق با تغییرات ساختاری کارکردهای خود اجزاء و سیستم بطور کلی میگردد. تمیز بین هماهنگی و تبعیت کارکردها چیزی است که باید در شناخت سیستمی جامعه مورد توجه قرار گیرد. هماهنگی کارکردهای اجزاء يك سیستم بنحو «افقی» صورت تحقق می‌یابد. بسرای مثال اعضاء منفرد گروههایی از کارگران يك واحد، دسته‌ای از کارکنان يك فروشگاه و فروشگاه‌هایی در يك واحد کار فعالیت خود را هماهنگ می‌سازند. تابعیت عملکردی رویه‌ای عمودی است. برای مثال عملکردهای پاره‌ای از اجزاء از کارکرد اجزاء دیگر تبعیت می‌کند و کارکردهای همه اجزاء بدون استثنا تابع کارکرد سیستم بطور کلی است.

تابعیت کارکردها در وهله‌ی نخست متوجه مقام خاص و ویژه و اهمیت نابرابر هر يك از اجزاء در انجام کارکردهای سیستم است. و در وهله‌ی دوم متوجه این واقعیت است که هر سیستم معین در حالیکه کارکردهای اجزاء خود را یکپارچه ساخته و وحدت بخشیده خود نقش کارکردی معینی را در سیستم پیچیده و بزرگ‌تر دیگری که خود جزء آن است انجام می‌دهد.

باید توجه کنیم که روابط کارکردی در داخل سیستم را مطلق نسازیم. زیرا که در پس هر رابطه‌ی کارکردی روابط علیتی قرار دارد. با وجود این بستگیهای کارکردی همیشه

علیتی نیستند. نکته عمده در مطالعه‌ی سیستمها تصریح تعیین پذیری اجتماعی و مشروطیت علیتی آنهاست. انجام يك تحلیل کامل از بستگیهای عملکردی با توجه به روابط علت و معلولی بین آنها يك نیاز و اقتضای اجتناب ناپذیر رویکرد سیستمی در برخورد با پدیده‌های اجتماعی است.

هر سیستم اجتماعی دارای يك سلسله و زنجیره‌ی پیچیده‌ی ارتباطی بهم بافته‌ی علیتی و کنش‌های متقابل است. پاره‌ای از اجزاء چنین سیستمی مستقیماً از طریق يك رابطه‌ی علیتی با سیستم در ارتباط هستند، آنها کم و بیش بنحو مستقیم و تنگاتنگی موجب این یا آن خصوصیت و مشخصه‌ی سیستم هستند. اجزایی دیگر وجود دارند که موجب صفات و خواص سیستم اما بنحو غیرمستقیم و با واسطه‌اند. و جز اینها اجزاء دیگری وجود دارند که بطور کلی دارای خصوصیت تأثیری جنبی‌اند. معیناً عملکردهای همه‌ی اجزاء، همه‌ی آجرهای اولیه سیستم، یعنی کل سیستم توسط خود سیستم هماهنگ می‌شوند. بنابراین، این «جزء» است که باید با «کل» سازگار و همگون شود و نه بالعکس.

از آنچه گفتیم این برمیآید که نظامات اجتماعی بیانگر روابط عملکردی علیتی‌اند. در این رابطه وظیفه‌ی جامعه‌شناس سیستمی این نیست که خود را به تحلیل ساختار یا عملکردهای يك سیستم محدود کند بلکه باید تا روشی علمی برای شناخت گروه‌های پیچیده‌ی روابط علیتی و الگوهای کارکردی و پیشرفت سیستم که ذاتی هر نظام اجتماعی است بکار گیرد.

● د: جنبه‌ی پیوندی سیستمها

یکی از جنبه‌های اساسی رویکرد سیستمی مسئله‌ی عوامل سیستمها یعنی آن مکانیسمهایی است که ویژگیهای کیفی سیستم، کارکرد و پیشرفت آن را حفظ می‌کنند. وحدت جهان هستی، اصول پویا منطقی بستگی متقابل و حرکت که صفت ذاتی واقعیت است و در عین حال در عرصه‌های گوناگون واقعیت و در هر نوع سیستم مشخص نو و تازه می‌شود مستلزم شکل ویژه و خاص خود می‌باشد و شالوده بسیار کلی و عمومی کیفیت سیستمها را تشکیل می‌دهد.

سیستم‌های اجتماعی به طبقه‌ای از سیستم‌های خودکنترل کننده، یعنی سیستم‌هایی با مکانیسم‌های خاص و عوامل کنترل ویژه خود متعلق هستند. عوامل کنترل کننده هستند که جامعیت و یکپارچگی يك سیستم و عمل بهبود و پیشرفت آن را تأمین می‌کنند. کنترل صفت تفکیک ناپذیر، اجتناب ناپذیر و ذاتی جامعه در هر مرحله‌ای از پیشرفت آن است. این صفت از خصلتی عمومی برخوردار است و از ماهیت سیستمی جامعه و از کار اجتماعی و دسته‌جمعی مردم و از نیاز به ارتباط در روند کار و زندگی در جهت مبادله محصولات فکری و مادی آنها ناشی می‌شود. کار در ماهیت، پدیده‌ای اجتماعی بوده و هست و خواهد بود. مردم از همان آغاز موجودیت خود بسایکدیگر کار کرده‌اند و در

گروه‌هایی متحد شده‌اند تا بنحو موفقیت آمیزی در برابر نیروهای مقتدر طبیعت مقاومت کنند. اما وحدت و یکی شدن در کار بدون وجود يك سازمان، نظم و تقسیم کار ناممکن است. تقسیم کار و برقراری تناسبی معین بین عرصه‌های مختلف زندگی عمومی، بین رشته‌های تولید و فعالیت‌های فکری و مادی در هر جامعه‌ای ضروری است، اگرچه همین امر تحت شرایط تاریخی مختلف خصوصیت متفاوتی می‌یابد.

کنترل نه تنها بر تولید اعمال می‌گردد بلکه بر حیات اجتماعی مردم نیز اعمال می‌گردد. بخوبی می‌دانیم که انسان يك پدیده‌ی اجتماعی است. او همیشه به نظام اجتماعی معینی متعلق است که در چهارچوب آن نیز به شکل بندی خاص، طبقه یا گروه معینی وابسته است و همه‌ی اینها اقتضائات و نیازهای معینی را به او تحمیل میکند و امور و اعمال او لزوماً در نهادهای معینی نظیر نهادهای اخلاقی و حقوقی و جز اینها رتق و فتق می‌شود که خود اینها با ماهیت جامعه و مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، معنوی، روحی و غیره منطبق‌اند. حیات معنوی و روحی مردم يك جامعه نیز چون دیگر موارد خارج از نفوذ عوامل اجتماعی اقتصادی سیاسی، فرهنگی و آرمانی قابل درک نیست.

از آن زمان که جامعه تشکیل شده است دو نوع مکانیسم کنترل کننده عمل سیستم اجتماعی شکل گرفته است که تا همین امروز نیز فعال و عامل موثرند. این دو عامل یا مکانیسم بنحو متمایز از دو خصوصیت مشخص برخوردارند و آن اینکه یکی از آنها خود بخودی و دیگری آگاهانه است. در مورد مکانیسم یا عامل کنترل کننده خود بخودی، عمل کنترل و آمریست بر نظام. مبین تاثیر، تصادم، درهم پاشی و اختلاط نیروهای غالباً متضاد و تعداد بزرگی عملیات غلبتی خاص است. این عمل راه خود را بعنوان گرایش کلی در انبوهی از حوادث تصادفی طی میکند و از لحاظ ماهیت خود کار است و مستلزم هیچ مداخله‌ای از سوی افراد نیست. يك نمونه از این نوع مکانیسم کنترلی را در بازار، البته در اقتصاد و سرمایه‌داری میتوانیم ببینیم. در کنار عوامل خود بخودی و غیر برنامه‌ای کنترلی است که در هر مرحله از پیشرفت جامعه وجود دارد و آن عبارت است از عوامل آگاه کنترل که با فعالیت هدفدار مردم بستگی و ارتباط دارد.

در اینجا بخوبی می‌توان شاهد صورت بندی تدریجی نهادهای خاص اجتماعی، مواضع کنترل و عبارت دیگر نظام‌هایی از نهادها و سازمان‌هایی بود که آگاهانه عمل میکنند و در این عمل آگاهانه دست‌یابی به نتایج معینی را هدف قرار داده‌اند. کنترل آگاهانه که در حقیقت صفت اجتناب ناپذیر هر جامعه است و تا همین نظم و قاعده‌مندی در حیات عمومی بطور کلی وظیفه آن است تجسم مهم فعالیت انسانی و يك شکل ضروری قدرت عملگردي این یا آن جامعه و نشانی از جوهر بقا و بهبود آن است. چنین قاعده‌مندی و انتظام‌هایی فی‌نفسه عناصر ضروری هر وجهی از تولید در جامعه نیز به شمار می‌آید و تنها از طریق بسط و نظارت آگاهانه و علمی این قاعده‌مندی‌هاست که ضمناً می‌توان ثبات اجتماعی و استقلال آن را از در غلطیدن به مسیر تضاد و اتفاق و هرج و مرج حفظ و مصون داشت.

ولی از سوی دیگر اهداف کنترل آگاهانه از سوی عوامل کنترل خودکار و خود بخودی

مورد مقاومت قرار می‌گیرد و تصادم ناشی از این برخورد و مقاومت که الزامی و اجتناب‌ناپذیر نیز هست این نکته را تأیید می‌کند که استقلال مکانیسم آگاهانه در سیستم نسبی است، و جامعه نمی‌تواند به‌رهایی مطلق از چنگ نیروی کنترل‌کننده تصادف و اتفاق دست بیابد. باید اشاره کنیم که درجه‌ی استقلال هر جامعه‌ی مشخص از تأثیرات عوامل تصادفی و نیرو و کار آتیش در مقاومت علیه عوامل خود بخودی و کور یکسان نیست. این امر به سطح بلوغ جامعه و نظم بندیها و روندهای ذاتی آن بستگی دارد و باقتضای گستره‌ی این قاعده-مندیهاست که مداخله‌ی انسان و نهادهای اجتماعی در روند اجتماعی تعیین می‌شود.

بدین ترتیب کنترل آگاهانه جامعه‌ی خصلت مشخصاً تاریخی بخود می‌گیرد. مرزهای کنترل، مضمون، هدفها و اصول آن به‌ماهیت جامعه و به‌مناسبات اقتصادی اجتماعی حاکم بر آن و به‌ماهیت نظام اجتماعی، سیاسی جامعه مربوط می‌شود.

کنترل آگاهانه در یک جامعه‌ی طبقاتی خصلتی طبقاتی سیاسی بخود می‌گیرد. در کنار جنبه‌های رویکرد سیستمی که به‌تیین ساختاری درونی سیستم‌ها مربوط می‌شود نقش بسیار مهمی به‌جنبه‌های بیرونی سیستمها و اگذار شده است که بناچار باید به آن توجه داشت. هر سیستم اجتماعی نه‌چون چیزی فی‌نفسه و نه‌چون پدیده‌ای منزوی و بریده از کل جهان وجود دارد. بلکه هر سیستم در ارتباط و بستگی معینی با دیگر سیستم‌های اجتماعی و طبیعی است. این صورت بندیها که در ارتباط با سیستم معین وضعی بیرونی و خارجی دارند و از طریق یک شبکه ارتباطی با سیستم مورد نظر در ارتباطند «محیط» آن را تشکیل میدهند. اشیاء و موضوعاتی که محیط یک سیستم اجتماعی را می‌سازند دارای اهمیت برابری در تحقق روندهای عملکردی آن نیستند. شرایط محیطی که بدون آنها سیستم معین قادر به عمل و تحول نیست شرایطی اجتناب‌ناپذیر برای بقای آن هستند. شرایطی که نفوذی اساسی بر سیستم اعمال نمی‌کنند و بنحوی ناگهانی بر آن موثر واقع می‌شوند «شرایط ملازم محیط» خوانده می‌شوند.

مسئله‌ی مرزهای موجود بین یک سیستم و محیطش چنانکه در ظاهر بنظر می‌رسد مسئله‌ی ساده‌ای نیست، زیرا که بهیچ‌وجه همه سیستم‌های اجتماعی دارای مرزهای مکانی و زمانی دقیقاً تعیین شده‌ای نیستند. رابطه‌ی بین یک سیستم و محیطش غالباً چنان نزدیک است که بطور طبیعی این پرسشها را بوجود می‌آورد که آیا این پدیده‌ی معین به یک سیستم معین متعلق است یا به محیطش؟ اگر این پدیده‌ها بر سیستم عمل کنند و سیستم بتواند بدون این پدیده‌ها وجود داشته باشد در اینصورت آیا باید آن‌ها را بعنوان جزئی از سیستم تلقی کنیم؟ از سوی دیگر اگر یک پدیده‌ی جزئی از سیستمی را بسازد ولی بقدر کافی واجد صفت اورگانیک در سیستم نباشد در اینصورت آیا باید آن را از سیستم خارج بدانیم و در زمره‌ی جزئی از محیط سیستم تلقی اش کنیم؟

با توجه به این پرسشهای اساسی چه معیاری در اختیار داریم تا بین یک سیستم و محیطش تمایز قائل شویم.

● محیط سیستم و معیارهای تشخیص

بنظر ما این معیار در مشارکت یا عدم مشارکت این یا آن پدیده در ایجاد صفات سیستم و در ماهیت و درجه این مشارکت قرار دارد.

تنها آن پدیده‌ها و روندهایی به یک سیستم متعلق هستند که مستقیماً در ایجاد صفات سیستم مشارکت دارند. کنش متقابل این پدیده‌هاست که سیستم را با مشخصات کیفی آن می‌سازد. و آن پدیده‌هایی که با اینکه بیرون از سیستم قرار دارند در شکل بندی صفات جامع آن مشارکت دارند ولی این مشارکت غیر مستقیم و از طریق اجزاء منفرد سیستم با خود سیستم بطور کلی است این پدیده‌ها به محیط متعلق هستند.

محیط یک سیستم اجتماعی کاملاً متنوع است. محیط سیستم قبل از هر چیز محیط طبیعی است یعنی آن شرایط طبیعی و اقلیمی که این یا آن سیستم اجتماعی زیر نفوذ آن عمل می‌کند، یک سیستم با محیط طبیعی خود در کنش متقابل مادی - نیرویی است و برای سازمان تولید مادی و دوام حیات اجتماعی و معنوی خود سیستم از آن ماده و نیرو می‌گیرد. در چهاره - چوب جامعه محیط هر سیستمی در عین حال مرکب است از نظامات اجتماعی دیگر که سیستم مورد نظر با آنها دارای کنش متقابل اقتصادی، اجتماعی، روحی و اطلاعاتی است. ترکیب، ساختار و عملکرد مجموعه‌ای از سیستم‌ها که سیستم مشخص و معینی با آنها در کنش متقابل است به ماهیت سیستم و به عملکردهایی که بعداً در جامعه انجام می‌گیرد مربوط است.

هر چه سازمان یک سیستم بزرگتر است از یکسو حساسیت آن نسبت به محیطش بیشتر و بزرگتر است و نفوذش بر محیط فعال‌تر است. از سوی دیگر یک سیستم غیر اورگانیک و غیر زنده که با محیط خود در کنش متقابل است از سوی محیط از پای در می‌آید و منهدم می‌گردد. یک اورگانیزم زنده خود را با محیط خود سازگار می‌سازد. انسان و سیستم اجتماعی نه تنها یکپارچگی خود را در شرایط تغییر محیط حفظ می‌کند بلکه محیط طبیعی خود را نیز دستخوش تغییر می‌سازد و آن را منطبق با نیازلات و نیازهای خود دیگرگون می‌سازد.

محیط عامل مهمی در پراکندگی و جامعیت و یکپارچگی سیستم‌های اجتماعی است. یک سیستم مادی را از محیط اخذ می‌کند تا بدان وسیله اجزاء سازنده‌ی خود را ترمیم و بازسازی کند و ساختار آنها را بهبود بخشد. یک سیستم ضمن پیوند و یکپارچه سازی عناصر محیط آنها را منطبق با ماهیت خود دیگرگون می‌سازد. محیط ضمن آنکه تأثیر و نفوذ مستمری را بر سیستم اعمال می‌کند آن را و می‌دارد تا به «تجدید ساخت» پردازد و با تأثیری که بر او اعمال می‌کند یا سازگاری کند و یا نسبت به او وضعی بی تفاوتی بگیرد. تا آنجا که محیط نقش مهمی را در متحول سازی نظام اجتماعی بازی می‌کند می‌توانیم هم در شناخت و هم در عمل وابستگی صفات سیستم را هم به عوامل داخلی یعنی ترکیب، ساختار و عملکردهای سیستم و هم به روندهایی که در محیط آن روی می‌دهد مورد توجه قرار دهیم. با اینهمه باید موکداً از مطلق کردن اهمیت «محیط» پرهیز کرد.

مطلق کردن محیط منشا و صفت اصلی نظریه‌ها و تئوریهای متعددی در دانش اجتماعی است. ویژگی يك نظام اجتماعی و ماهیت آن بیش از هر چیز توسط ماهیت درونی اجزاء آن و خصلت کشش متقابل داخلی آنها تعیین می‌گردد. در صورت فقدان این عوامل سیستم هرگز نمی‌تواند آنچه هست باشد. اعمال خارجی همیشه توسط صفات سیستم و توسط تضادهای درونی و ذاتی آن درهم شکسته می‌شود.

همه‌ی این مشخصات حکم کلی را فراروی جامعه‌شناسی قرار می‌دهد که بر سر اعمال رویکرد سیستمی در شناخت جامعه است و آن اینکه سیستم اجتماعی را در پیشرفت، تغییر و در خودکوشی آن مورد مذاقه و مطالعه قرار دهد.

یکی از صفات اساسی و عمومی ماده اجتماعی اینست که دارای ماهیت و طبیعت سیستمی است و دارای استعداد و قابلیت ایجاد سیستم‌های اجزاء بهم پیوسته است. هر يك از سیستم‌های اجتماعی اعم از اینکه يك جامعه‌ی معین یا دولت، طبقه، حزب و یا يك تعاونی کار، دارای تاریخ خاص خود، آغاز و فرجام و تجارب مربوط به پیدایی و استقرار، پیشرفت و بالندگی خاص خود می‌باشد. جامعه بعنوان يك کل يك جامعه‌ی مشخص تاریخی و زیر سیستم‌هایی که آن را می‌سازند در چهارچوب زمان عمل می‌کنند و متحول می‌شوند.

به‌منظور شناخت علمی هر سیستم اجتماعی دانستن این مطلب ضروری است که يك سیستم «چگونه» به‌وجود آمده، از چه مراحل عمده‌ای در مسیر پیشرفت خود گذشته است و اینک «چیست» و زمینه‌ها و چشم اندازهای تاریخی آن کدام است.

سیستم‌های اجتماعی جدید به‌طور مختلفی شکل می‌گیرند و در اثر بروز يك انقلاب اجتماعی، صورت‌بندی اجتماعی و اقتصادی جدیدی جان‌شین صورت بندی قدیمی می‌شود. تغییرات اصولی کیفی در محدوده‌ی يك صورت بندی در زیر سیستم‌های گوناگون تحقق می‌یابد در چهارچوب دولت واحدهای اداری جدیدی ایجاد می‌شود، شهرهای جدیدی بنیاد می‌شوند، شهروندیها و سکونتگاههایی ساخته می‌شود، و پدید می‌آید. مشاغل‌ی باب می‌شوند، تعاونیهای کار جدیدی افتتاح می‌شوند و جز اینها نهادهای تازه‌ای پای می‌گیرد.

هیچ سیستم اجتماعی جدیدی از عدم و خلق الساعه به‌وجود نمی‌آید. هر سیستمی مواد لازم ایجاد خود را از سیستم‌های پیشین یا از سیستم‌های موجودی که در جوار آن هستند دریافت می‌کند. يك سیستم جدید بر اساس سیستمی قدیمی‌تر و البته نه‌بنحونا گهانی و نه بصورت آماده و پرداخته بلکه نخست به شکل پیش‌نیازهای معین که بین اجزاء جدا گانه‌ای از این سیستم‌های دیگرند پای و ذخیره می‌گیرد. بدین‌طور در پیدایی و پیشرفت سیستم‌های اجتماعی استمراری تاریخی وجود دارد. حرکت و پیشرفت نیز ذاتی سیستم اجتماعی‌ای است که اینک برقرار است. عملکردهای آن پیشرفت می‌کنند و غنی‌تر می‌شوند، تغییر ثابت و پیوسته‌ای در اجزاء سیستم و بستگیهای درونی آنها و در کشش متقابل سیستم بطور کلی و اجزاء منفرد آن با محیط وجود دارد که زیر تاثیر این تغییرات پاره‌ای از اجزاء تغییر شکل می‌دهند و اجزاء دیگری بظهور می‌رسند. در پاره‌ای از حالات اجزاء جدیدی از طریق پیشرفت و تغییر شکل اجزاء کهنه و قدیمی بدنیامی‌آیند و در حالات دیگر این اجزا

جدید از طریق پاره پاره شدن يك يا چندین جزء موجود به وجود می آیند و در این حالت و یا در موارد دیگر سیستم اجزاء خارجی را که بیشتر به آن متعلق نبودند جزء خود می کنند و آنها را بصورت جزء خاص خود تغییر شکل می دهد.

بستگی های درونی و کنش های متقابل خارجی که ذاتی سیستم هستند در روند پیشرفت دچار تغییرات پیچیده ای می شوند، بستگی های جدیدی پدید می آیند و بستگی های موجود تغییر ماهیت می دهند و بستگی معینی بستگی دیگری را تغییر صورت می دهد یا آن را جزء خود می کند. اجزاء با روابط موجود گروهی مجددی می یابند و دچار تجدید ساختار می شوند. اجزاء سیستم اجتماعی، عناصر ساختاری آن نه تنها با توجه به مقام و نقش آنها در عملکرد سیستم ارزش برابری برخوردار نیستند بلکه با توجه به چشم اندازها و امکانات بهبود بخشی و پیشرفت نیز هم ارز نیستند. پاره ای از اجزاء مقام و اهمیت خود را در سیستم از دست می دهند و اجزاء دیگر از مرز کیفیت اساسی سیستم فراتر نمی روند و لذا دارای هیچ آینده ای نیستند و این در حالی است که اجزاء دیگری دارای دورنمایی بزرگ از پیشرفت هستند و در خود ذخیره ی بقا در يك سیستم جدید و کامل را دارند و بعنوان يك پیش نیاز و جنین آن سیستم بکار می آیند.

بنابراین در مطالعه ی يك سیستم اجتماعی خطای صرف است اگر که خود را به بررسی مشخصات سیستم از نقطه نظر وضع آن در حال حاضر و زمان اکنون محدود کنیم. عنایت لازم به پویایی سیستم، درك آن از نظر چشم اندازهای پیشرفت آن و یافتن اجزایی از آن که پیشرونده کامل و معتبرند و آنها که در رشدی روز افزون و تحول پیوسته اند و وظیفه ای خطیر و ضروری است.

چنین توجهی از اینرو ضروری و واجد اعتبار است که جامعه شناسی سیستمی چون حکم مسجل به ما می آموزد که يك جامعه، يك سیستم اجتماعی حاوی بازمانده هایی از گذشته، عناصر عمده ای از حال و بذرهایی از آینده است. از جنین این بذرهاست که آینده زائیده می شود و با عناصر عمده ی اکنون و حال به سبب برمی خیزد و از درون آن سیستم جدید و مترقی متولد می گردد.

پایان

۴ دیماه ۶۷

* به علت کمبود جا منابع حذف شده است. (چپستا)